

حالی انفعالی که مست از قصور اسباب مهمانیت **مصحح** زحمت بود در ویش را بیکه چو همان <sup>رسد</sup>  
 خوک گفت حالا از راه میرسم و ما حضری که باشد اشقیاق تمام مست تکلف کن و آنچه  
 داری بیا و پوزینه درخت آنچه بنفشاند و خوک باشتهای کامل نخورد تا بر درخت در زمین  
 چیزی نماند روی پوزینه آورد که امی میزبانان گرامی منور استند در التماس است و  
 نفس حریص از غذای در اضطراب درخت دیگر بنفشان مرار من منت خود کردن  
 پوزینه طوعا و کرها درخت دیگر بنفشاند و باندک وصتی نموده آن اثری نماند خوک بدست  
 اشارت کرد پوزینه گفت ای مهمان عزیز رسم مروت فرو مگذار آنچه نثار تو کردم بیکام قوت  
 من بود مرا دیگر قوت ایشار کردن نیست **مصحح** زین پیش گرم نمی توان کرد خوک غضب  
 شد و گفت این پیشه مدتی در تصرف تو بود که حالی بمن متعلقش پوزینه جواب داد که غضب  
 کردن ملک دیگری شومست عاقبت تغلب دستور ناپسندیده و مذموم از سر جفا گذرد



و دست از ظلم و ستم بازدار که از دن ضعیفان نتیجه خوب ندهد و بر جانیدن یکسپا نزا  
 ثمره نیکوند **بیت** که بدندانش کز دل خون گینی در دندانت بگیرد چون گزی  
 خوب را بدن حرارت خشم پشتر شد و گفت من حالی ترا ازین درخت بزرارم و آنچه نثار باشد  
 در کانت کنم پس بدخت پوزینه را بزرافکنند هنوز بر پسر شاخ اول فراز نکرده شاخ شکست  
 و سرنگون در افتاد و روی بدوزخ نهاد و این مثل رای آن آوردم تا بدانی که قوتی و میوه دیگر

مصحح در باره  
 ۱۱۶

۱۱۶